

تاملی در نفوذ ادبیات آمریکای لاتین در داستان نویسی پس از انقلاب در ایران

ناهمزمانی داستان و انسان

حورا یاوری

میلان کوندرا در کتاب پرآوازه هنر داستان، آنجا که از هم‌پایی خسته‌گی ناپذیر «داستان» و «انسان» در گذر از دوره‌های تاریخی سخن می‌گوید، دوره‌های داستان نویسی را در اروپا با بازتاب «انسان» اروپایی و نمودهای گوناگون زندگی او در «رمان» از هم باز می‌شناسد و بر این معنا تا آنجا پای می‌فشارد که داستانی را که به پژوهش در سوبه‌های ناشناخته هستی بر نمی‌خیزد «اخلاقی» نمی‌داند. «دانایی اخلاق یگانه رمان است.» «واقعیت» رمان در این معنا از واقعیت جهان و جامعه و آدمی در می‌گذرد و رابطه «عین» و «ذهن» را از بازتاب عینیت اجتماعی در ذهنیت نویسنده فراتر می‌برد و با میزان آگاهی و شناخت او از «روح زمانه» مشروط و متناسب می‌کند. «ناشناخته‌ها» در شکافنده‌گی نگاه داستان‌نویس پرده از رخسار «انسان» بر می‌گیرند. انسان با «داستان» ژرفای هستی خود را می‌کاود. نبض زمان در داستان می‌زند و «امروز» داستان راه «فردای» انسان را می‌گشاید.

آنچه در زیر می‌آید نگاهی است بر دوره خاصی از داستان نویسی در ایران پس از انقلاب از همین دیدگاه، یعنی بازتاب انسان ایرانی در «داستان» بر پایه دو سنجۀ جفا از همه و به هم پیوسته - که به آن خواهیم پرداخت - یعنی سر بر کشیدن گونه‌ای نیاز در جامعه برای بازنگری و بازشناسی «خود» و رونق داستان به عنوان رسانه‌ای مناسب برای این «خودنگری» و به سخن دیگر، جستجوی رگه‌های شکست یا پیروزی «داستان» ایرانی در بازنمایی چهره انسان هم‌زمان خود، که در جهانی می‌زید که هجوم بی‌امان اندیشه‌های نو را تجربه می‌کند و به دگرگونی‌هایی تن می‌سپارد که عمق و پیچیدگی آن از آغاز دوران دیگری از زندگی خبر می‌دهد. جهانی که در آن همه «قرارداد»های عینی و ذهنی، «خانواده»، «خود» و «سرزمین مادری» فروریخته است. فاجعه‌ها همه‌گانی است. آوارها هم‌زمان بر سر همه فرو می‌ریزد و بازشناسی «خودی» را از «بیگانه»، «هویت ملی» را از «بی سرزمینی»، «قهرمان» را از «دیکتاتور» و «این‌جایی» را از «همه جایی» دشوار می‌کند.

اگرچه همیشه ساختارهای احساسی گوناگون به شکل‌گیری گونه‌های متفاوتی از داستان و روایت راه می‌دهد که از امکان همزیستی صورت‌های گوناگون هستی اجتماعی سر بر می‌کشد اما شاید بتوان از دیدگاه خاص این نوشته در طیف گسترده ادبیات داستانی پس از انقلاب دو دوره از هم جدا و در عین حال به هم پیوسته را باز شناخت. در دوره نخست - که ادامه منطقی و طبیعی سال‌های پیش از انقلاب است و از گستره این نوشته بیرون - از

میان برگ‌های داستان‌هایی که ناهمسانی‌هایشان افزون‌تر است صدای پرطنین و یکپارچه انسانی به گوش می‌رسد که به خیزش‌های مردمی و «عینیت» اجتماعی باور دارد. اما چند سال که می‌گذرد دیگر از داستان‌هایی که سرنوشت این «من» هماهنگ و یکپارچه با جمله را روایت می‌کنند نشانی نمی‌بینیم. گویا مسافران خسته‌ای که چندی پیش راه دراز سفر به آسمان را در تمنای بهشت در پیش گرفته بودند باز از دنیای درون سر در آورده‌اند. دلزده‌گانی که «یقین» را با «شک» سودا کرده‌اند و در سرخورده‌گی از عینیت اجتماعی به لایه‌های ژرف‌تر ذهن

عقب نشسته‌اند. بی سبب نیست که عنصر «خیال» رئالیزم جادویی ادبیات آمریکای لاتین این چنین

داستان‌نویسان این دوره را خوش افتاده است. اغراق، پیچیده‌گی و فشرده‌گی، همراه با آمیزش جنایی ناپذیر «واقعیت» و «خیال» - رنگ خاص ادبیات آمریکای لاتین - به آسانی به

گستره داستان نویسی این دوره نشت کرده و در فضای ذهنی داستان‌نویسان ایرانی جا افتاده است. زیست هم‌زمان عناصر ناهم‌زمان، این ویژه‌گی ناب داستان نویسی آمریکایی لاتین و گره سردرگم هستی و سرنوشت ناگزیر انسان جهان سوم و آن‌چه انسان امروز آمریکای لاتین را در میان دندان‌های دو نهایت تاریخ می‌فشارد و خرد می‌کند، در داستان نویسی ما هروان مشتاقی یافته و بخشی از ادبیات داستانی این دوره را چه از نظر ترکیب شخصیت‌ها

رمان از مدیریت به این سو، هم‌پا با تاریخ و هم‌گام با انسان راه درازی برده و سوبه‌های ناشناخته هستی را یکی پس از دیگری برکشودیم است. با سر زدن به جهتی حادثه و بطوریکه سطر گریه با بالزاک به ریشه‌های تاریخی انسان ریشه با تئوری ریشه‌های انسان از زندگی روزمره و بهشت سر زده‌ای گوستون به تئوری خولک مین‌دستی، در رفتار و ظاهر انسان به سبب سرب‌های دروغ‌گویی به سبب سرب‌های سرافراز سرب‌های سرافراز سرب‌های سرافراز است.

و ساختار و چه درونمایه و زبان (که از موضوع این نوشته بیرون است) و امندار نویسندگان آمریکای لاتین کرده است. اگرچه رگه‌های این تاثیر و نفوذ را در بسیاری از داستان‌ها و داستان‌های کوتاه این دوره می‌توان پی گرفته اما به رمان‌های فراوان دیگری نیز که در این دوران شکوفایی ادبی نوشته شده‌اند می‌توان اشاره کرد که در هوای دیگری نفس می‌کشند و آهنگ دیار دیگری در سر دارند که پرداختن به آن‌ها مجال دیگری می‌طلبد. از میان داستان‌هایی که نگاهی - اگرچه از گوشه چشم - به ادبیات آمریکای لاتین داشته‌اند آوازه سه کتاب مورد گفتگوی این نوشته،

یعنی طوبا و معنای شب
اهل غرق، و کتاب
آدم‌های غایب در
فضای ادبی
ایران
طنین

بیشتری
داشته و
رگه‌های نفوذ
ادبیات آمریکای
لاتین در هر سه آن‌ها
آشکار است، البته در اهل غرق
بیشتر هم از نظر ساختار هم درونمایه و

زبان.

«ماکونو»ی مارکز در صد سال تنهایی، که بار هویت جهان را به دوش می‌کشد بی‌گمان همتای دریایی خود «جفر» اهل غرق را به آسانی باز خواهد شناخت؛ دو دهکده‌ای که یکی به دنبال گریز گناه آلود خوزه آرکادیو و بوئنیدیا از داشتن فرزندان باخ و دیگری در گریز زایر احمد حکیم از برابر نیروهای دولتی، در زلای آغازین روزگارانی بس دور ساخته شدند. اورسولای صد سال تنهایی که چون تخی که از میان دانه‌های تسبیح رد می‌شود تا سال‌های دراز

زندگی و تاریخ ماکونو را به هم ببینند، در بیکره همتای ایرانی خود «طوبا» هوای قاف عرفانی و آشیان شاهباز سرنوشتین در سر می‌پروراند. «حشمت نظامی»های تنها، آرمانی و کله شق، و «سردار اژدری»های بی‌آرمان، هیجانی و سازش جو در کتاب آدم‌های غایب از الگوی «آرکادیو»ها و «بوئنیدیا»های صد سال تنهایی گرته برداری شده‌اند و اسیر در جنبه‌ی بسته سرنوشتی هستند که از نسلی به نسل دیگر بیایی تکرار می‌شود.

سفر شانه به شانه انسان و داستان، به اعتبار کلام کوندره با دُن کیشوت آغاز می‌شود که نام نویسنده‌اش، سروانتس، در کنار نام بلند دکارت بر سینه دم روزگار نو می‌درخشد. دُن کیشوت از سفر به دنیای ناشناخته‌های آن روزگاران و سنجش آن با خواننده‌هایش در می‌یابد که جهان با آن چه «شهر» او به او شناسانده یکی نیست. آنان که شور و شیفته‌گی او را در انداختن طرحی نو تماشای کنند، شمشیرش را چوبی و تلاش‌هایش را تهی از معنا و ابلهانه می‌بینند. اما چشم انداز سروانتس را باران‌های بارآور جهانی بس گسترده‌تر از جهان روزگارش سیراب کرده است. جهانی که در برابر چشمان تیزبین او استخوان می‌ترکند پوست می‌اندازد و نو می‌شود. درست در نهایت دیگر این خطه ادبیات امروز آمریکای لاتین نمونه درخشان دیگری از هم‌دلی و هم‌گامی «انسان» و «داستان» به دست می‌دهد که شاید با آقای رئیس جمهور، نوشته میگل آنخل استوریاس، که نام «رمان»های این قاره را بر سر زبان‌ها انداخته آغاز شده باشد. انسان آمریکای لاتین، که به گفته اوکتاویویاز در «حاشیه تاریخ و در حومه غرب» زندگی می‌کرده در رخوت و خواب آلودگی روزهای گرم و بارانی از خوابی سنگین برخاست و چشمانش را مالید تا دنیا را بهتر ببیند و در آثار خورخه لوئیس بورخس، آلخو کارپاتیته، ماریو وارگاس یوسا، و گابریل گارسیا مارکز از «خود» دور ایستاد و «خود» را با آن همه راز و خیال و جادو در پشت سر، با غول تکنولوژی و تمدن گلاویز دید. «ماکونو»ی مارکز در کنار رودخانه‌های ساخته شد با آب‌های زلال که بر بستر از سنگ‌های درشت سفید شبیه تخم پرنده‌گان پیش از تاریخ می‌گذشت و در حافظه تاریخی آن، که یادها در آن درست مانند همان سنگ‌های صیقلی رودخانه تر و تازه بود، دو نهایت تاریخ به هم رسید. مارکز هر زمانی را که خواست برای بیان آن‌چه می‌خواست بگوید فرا خواند و انسان امروز آمریکای لاتین در مارییچ زمان و تاریخ، تنهایی، عصیان، سرکشی و سرگردانی خود را نظاره کرد، ژرفای واژه‌ها و مفاهیم، عمق دهلیزهای کلامی و تاریخی را دید. بی اعتباری روایت‌های تاریخی و بی روزن بودن

هستی را فهمید و در تنهایی دور و دراز خود به سیاهی دیواره‌هایی که راهش را به چشمه‌های روشن می‌بستند دست کشید. دستاورد این بازنگری و بازاندیشی تعریف تازه‌ای از «انسان» بود. انسانی که چشمان خود را می‌شست تا اسطوره‌های فرمانروا بر ذهن و تاریخ خود را در صد سال تنهایی، پاییز پدرسالار، و ژنرال در هزارتوی خویش ببیند که در اوراق آن‌ها چگونه همه «حقیقت»ها و مطلق‌ها همراه با همه سالاران و سروران در تنهایی و انزوای خود می‌پوسند و از هم می‌پاشند. و بدانند که تا زمانی که در افسون آواها و نقش و نگارهای مرموز دیرینه اسیر است صدای زمان را نمی‌شنود و سیمای «خود» را در غبار ناهم‌زمانی با زمان گم می‌کند. ادبیات آمریکای لاتین آوازه شگرف خود را در سراسر جهان، گذشته از همه نوآوری‌های کلامی و ادبی، به بینشی از این دست مدیون است که به دانشی پربار گره

سفر شانه به شانه انسان و داستان، به اعتبار کلام کوندره، با دُن کیشوت آغاز می‌شود که نام نویسنده‌اش، سروانتس، در کنار نام بلند دکارت بر سینه دم روزگار نو می‌درخشد. دُن کیشوت از سفر به دنیای ناشناخته‌های آن روزگاران و سنجش آن با خواننده‌هایش در می‌یابد که جهان با آن چه «شهر» او به او شناسانده یکی نیست.

خورده است. مارکز برای نوشتن پاییز پدرسالار هفده سال صبر کرد و همه کتاب‌هایی را که درباره «نهضت‌های آزادیبخش» و دیکتاتوری‌های سر برکشیده از آن‌ها به دستش رسید خواند. همه کشورهای اروپای شرقی را از نزدیک دید و در اسپانیای فرانکو چندی زندگی کرد و هرگز از یاد نبرد که «دانایی، اخلاق یگانه رمان است» و تنها با روی آوردن به مفاهیم بنیادی می‌توان از یک هستی تاریخی - فرهنگی معنای کلی آن را برکشید. به برکت همین شناخت و دانایی بود که اسطوره‌های «قدرت» و «قه‌رمانی» - که در ادبیات داستانی ما هم چنان از ورزش باد و ریزش باران زمانه در امان است - فروپاشید و انسان امروز آمریکای لاتین در نور رنگین فانوس‌های خیالی که نویسندگانش برافروخته بودند، از دیروز و امروز و فردای خود به یک اندازه دور ایستاده و وحش‌ترده «خود» را دید که در جنبه یک دیروز جلویی، آکنده از بلورهای دیرینه

و یک امروز سرشار از شک و نابوری اسیر است. از خلال برگ‌های داستان‌هایی که هم «زمین بازی» است و هم «میلان جنگ»، تعاریف تازه‌ای از «انسان» و «داستان» سر بر کشید و مصداقی درخشان از این معنا شد که ادبیات - آن چنان که در اهل غرق - دیگر سرسپرده این یا آن گروه‌بندی اجتماعی نیست و تنها در پی کشف نهفت و نهان زندگی و جهان است و داستان انسانی را روایت می‌کند که از بار سنگین اسطوره‌ها و مطلق‌ها رهیده و به تنهایی و رهایی رسیده است؛ انسانی که زندگی را با آزادی یکی می‌داند و بی آن که در پی حقیقت یگانه‌ای باشد خود حقیقت خود را می‌آفریند.

در آمریکای لاتین که همه چیز «ترین» است - رودخانه‌ها پر آب‌ترین؛ کوه‌ها بلندترین؛ جنگل‌ها پرباران‌ترین؛ آبشارها بلندترین؛ و روزها بارانی‌ترین - یکی از فراوان‌ترین چیزها مجسمه‌های بخشندگان آزادی است و نایاب‌ترین چیزها خود آزادی. سراغ نامدارترین داستان‌نویسان قرن بیستم و تیزپاترین خنگ‌های اندیشه و خیال را هم باید در همین سرزمین گرفت که رمان زندانی در اطاق‌ها و سالن‌های اروپا را به فضای رازآمیز و بی پایان جنگ‌های مه آلود و پرباران آمازون کشانند و جهان را در برابر چشمان گشاده از حیرت و نابوری جهانیان

پر کردند از قالیچه‌های پرندۀ از کلاغ‌های عطرآگین، از بارانی که زردترین گل‌های جهان را بر ماکوننو فرو می‌بارید و از پارچه‌های شیشه‌ی سفیدی که زیباترین دختر جهان را به آسمان‌ها می‌برد؛ و در نهایت دیگر طیف سوداگران قدرت و سیاست را در دایره‌های به هم پیوسته و پیچ و خم‌های زمان پی گرفتند و از تجربه‌های بی‌شمار بریدن از یک حزب سیاسی و پیوستن به گروه مخالفه از میان برگ‌های خونین تاریخ آمریکای لاتین این اندوهبارترین «واقعیت» تاریخ را بر کشیدند که حزب‌های مخالف دو روی یک سکه هستند «حکومت ملی» درست به اندازه حکومت غیر ملی مرگ آفرین است؛ اعدام «انقلابی» با اعدام غیر انقلابی در بنیاد فرقی ندارد؛ کلمبیایی می‌تواند درست به اندازه غیر کلمبیایی برای کلمبیا شوربختی و ویرانی بیافریند و سرنگونی یک گروه سیاسی به یهای خون هزاران انسان کاری نمی‌کند جز آن که دسته‌ای دیگر از سوداگران قدرت را به جان و مال آدمیان چیره کند.

گابریل گارسیا مارکز، نامدارترین این نام آوران، تاریخ و سیاست و دین آمریکای لاتین را از نو اندیشید و دوباره نوشت. همه آن‌چه را که همه‌گان پرستیده بودند به پرسش کشید. از شیشه‌ی از یخ از آینه و آب و چراغ برای مکرر کردن تصویرها، برای نشان دادن همه زیر و بم‌های یک مفهوم و یک تصویر سود جست و درست در آن لحظه‌ای که سرهنگ «آئورلیانو بوئندیا» قهرمان خستگی‌ناپذیر جنگ‌های پایان‌ناپذیر آزادی‌بخش در آمریکای لاتین را در برابر جوخه آتش قرار می‌داد پاکیزه‌گی آغازین ماکوننو و آن بعد از ظهر دوری را به یادش آورد که «پدرش او را به کشف یخ برده بود.» سراغ درخشانی که دو نهایت تاریخ را در نخستین صفحه صد سال تنهایی به هم می‌پیوست.

اما درست در همان زمانی که تبسم رنانه مارکز فسادپذیری فسادناپذیران را نما می‌داد و نیش گزنده کلام او خواب دهکده‌ای را بر می‌آشفته که در ذهنیت خام و بکر آن «باد آن قدر آرام بود که زیر تخت‌خواب‌ها به خواب می‌رفته» و غرق شدت‌های راه دراز «قدیس» شدن را یکشبه پشت سر می‌گذاشت، در اهل غرق، «آن پری دریایی عاشق با گردنبندی از قطرات آب‌های سبز و آبی و با داستانی پر از شاخه‌های مرجان و گل‌های دریایی سوار بر موجی بزرگ به جفره آمد و پاهای مدینه، زن زائر احمد، را قرض گرفت و به جستجوی مه جمال که با تفنگدارانش به کوه کشیده بود بر آمد» و هیچ‌کس صدای نی لیک غمگین مه جمال دریایی به یادمانندی را نشنید که «از سر ناچاری در بدر بود... که گیج مانده بود... که بانگاه از تو می‌خواست دست کمکی

به سویش دراز کنی» و غرق در خون فریاد می‌کشید که «... مرواریدی در کار نیست...» (ص ۳۴۷) زائر احمد حکیم برای بچه‌های جفره قصه «قهرمانی» را گفت که «... هنوز زنده است... صدای ده تیرش از تنگه دیزاشکن می‌آید و زنان بر سر راهش آب و آینه و قرآن می‌گذارند.» (ص ۳۹۶) و ذهنیت

گابریل گارسیا مارکز، نامدارترین این نام آوران، تاریخ و سیاست و دین آمریکای لاتین را از نو اندیشید و دوباره نوشت. همه آن‌چه را که همه‌گان پرستیده بودند به پرسش کشید

جادو زده «جفره» از «امروز» بیشتر گریخت و مویه کنان به «دیروز» در او بخت. جنگ جاوینان «نیک» و «بد» دمی از کار نایستاد. «مردگان پلید آب‌های خاکستری» همه موج‌های دریا را بر «مردگان زیبای آب‌های سبز و آبی» رمیاندند «آبی‌های دریایی» از خشم بوسلمه و دی زنگرو لرزیدند و زمین جفره را با خود لرزاندند ساکنان «نیک» جفره از بیگانه‌گانی که به غارت این نیکی می‌آمنند روی برگرفتند و گلوله‌هایی که از تفنگ سرهنگ صنوبری، همزاد ساواکی بوسلمه، غول زشتروی دریاها، بیرون آمد مه جمال دریایی - زمینی راه «با آن چشمان آبی غریب» به خون کشید.

از دید ایدئولوژی سرانجام یکی باید «راست» بگوید یا آنکارینا قربانی آن خودکامه کوتاه اندیش است یا کارنیتا را زنی هرزه از پای در می‌آورد. یا این یا آن. ایدئولوژی را توان پذیرش سرشت نسبی رفتار انسانی نیست و همین ناتوانی است که کنار آمدن با منطق رمان راه، که منطق عدم قطعیت است، بر ایشان دشوار می‌کند و در دشواری این بیناری است که در خواب سنگین هزاران ساله جفره انسانی که گوش به زنگ صداهای کهن است، هزاران فرسنگ از امروز فاصله دارد و جهان کتاب آدم‌های غایب هم چنان بر جدایی «سردار اژدری»‌ها و «حشمت نظامی»‌ها پا می‌فشارد، خطی که ادامه آن در صد سال تنهایی در ترفند استادانه مارکز در به دنیا آوردن «خوزه آرکادیوی دوم» و «آئورلیانوی دوم» -



دوقلوهایی که دو نیمه یک سیب را می‌مانند - گم می‌شود و کار را به جایی می‌رساند که چندین سال بعد «پیلارترنزا»، عروس هزار داماد «ماکونندو» مردانی را که آغوش می‌گیرد دیگر از هم باز نمی‌شناسد. در کتاب آدم‌های غایب ستودنی‌ترین «غایب‌ها» داداش ضیاء است که عمر «رکتی»، راوی داستان، در

نگاه داستان نویسی پرده از رکتی در «داستان» بر می‌گیرند. انسان با داستان ژرفای هستی خود را می‌کاود. نبض زمان در داستان می‌زند و امروز «داستان» راه «فردای» انسان را می‌کشاید.

جستجوی او می‌گذرد. «داداش ضیاء» که گاه توده ای، گاه مسلمان انقلابی، گاه ارتشی شورشی و گاه زندانی سیاسی است، قهرمان تنها و شکنجه شده و آرمان گرایی است که «من آرمانی» رکتی بر پایه ویژه‌گی‌های شخصیتی او شکل می‌گیرد و حتی «مسعود» ساواکی هم بنون آن که بلداند و یا بی‌رسد در افسون تصویر غایب او فرو می‌رود. «داداش ضیاء» در کتاب آدم‌های غایب ادامه خطی است که با «استاد عصار» میهن پرست و ملی آغاز می‌شود و نظام ارزشگذاری «داستان» را به دنبال می‌کشد. در طوبیا و معنای شب زیست هم‌زمان عناصر ناهم‌زمان در رودرویی «حاجی ادیب» و «انگلیسی»، «حاجی ادیب» و «مشیرالدوله» و حضور هم‌زمان آب انبار و آب لوله کشی در خانه طوبیا باز می‌تابد و رازی که درهای خانه طوبیا را به روی بیگانه‌گان می‌بندد، دیوارهای خانه را می‌پوساند و آن را به ویرانی می‌کشاند. و اگر چه طوبیا با آن قامت کشیده و ذهنیت خردگرا در جهانی که از قطعیت و «حقیقت» روی بر گرفته است، در جستجوی معنای شب و راز ظلمت است، اما در پایان این سفر دیرپا «حقیقت» را در «بی‌شماری» دانه‌های اناری می‌بیند که با دهانی خندان بر جای می‌خکوبش می‌کند. از هم‌زمانی عناصر ناهم‌زمان از زیست هم‌ساز عوامل ناهم‌ساز، که داستان امروز آمریکای لاتین را با انسان امروز هم‌زمان می‌کند دیوارهای سخته مقلوم و نفوذناپذیر «حقیقت» ترک بر می‌دارد و از لا به لای این

پانویس‌ها:

The Art of the Novel, Grove Press, ۱۹۸۸.

۱. Milan Kundera,

۲. Ibid. P. ۹.

۳- طوبیا و معنای شب نوشته شهرنوش پارسا (انتشارات اسپرک)

اهل غرق، نوشته منیرو روانی‌پور (چاپ تک)؛ و کتاب آدم‌های غایب نوشته تقی مدرسی (انتشارات بزرگمهر)، کم و بیس هم‌زمان با هم، در پنج - شش ساله اخیر در تهران منتشر شده‌اند. شاید بد نباشد به این نکته در این‌جا اشاره کنیم که ویژگی‌ها و ارزش‌های ادبی و ساختاری این سه داستان - که با استقبال فراوان خوانندگان رو به رو بوده‌اند - در این نوشته مورد نظر نبوده است و تنها از جهتی خاص به جایگاه آن‌ها در ادبیات داستانی امروز پرداخته شده است.

Understanding Gabriel Garcia Marquez,

۴. Kathleen mc Nerney,

University of South Carolina Press, ۱۹۸۹, p. ۲.

Hundred Years of Solitude, Aron Book p. t.

۵. G. G. Marquez, A

۶- گابریل گارسیا مارکز، «زیباترین غریق جهان» صفحه آخر.

۷. Milan Kundera, the Art of the Novel. p. ۷.

Landmarks of World Literature, Cambridge

Press, ۱۹۹۰. p. ۱۰۹. A. Michael Wood,

University

Slave to His Own Liberation, the New York

September ۱۶. ۱۹۹۰. Margaret Atwood, A

Times Book Review,

شکاف‌ها گل‌های رنگارنگ شک بر می‌شکند و این درست همان نگرشی است که از «ماکونندو» بر می‌خیزد، از فرهنگی به فرهنگ‌های دیگر میان بر می‌زند از هیبت مفهیم و اسطوره‌هایی که غول‌های روزگارند، پروا نمی‌کند و از یاد نمی‌برد که «کلمه بیش از جنگ بلا می‌آفریند» و در غافل ماندن از همین نگرش است که اهل غرق «زیباترین غریق جهان» می‌شود و با آن آغاز زلال و زیبا در صفحات پایانی خود به بن بست می‌رسد چهره ایرانی هم‌زمان خود را در ناهم‌زمانی‌اش بازمانده کدر می‌کند و «شمایل» فرزند «مه جمال» در جبهه‌های جنگ ایران و عراق، در هنگامه توپ و تانک و خون و مرگ از «سرگردانی» می‌رهد و «همه چیز را مثل روز روشن می‌بیند» و «طوبیا» که با چشمانی باز حرکت‌های سیاسی را از ریشه و بنیان می‌فهمد و نگاه «امین» پسرک چوپانی را که از «هجوم مغول‌ها می‌گریزد»، هفتصد سال بعد در چشمان مورب و ترکمی لنین باز می‌شناسد در گنر از لایه‌های ژرف ظلمت و سکوت و لمس «شاخه‌ای از نور آگاهی» به «زنی دیگر» می‌رسد زنی که «در دستی سلاحی دارد و در دستی مشت‌ی خاک مرطوب را می‌فشارد» و با خود می‌اندیشد که در پایان تلاش هفت هزار ساله‌اش «صبحی دیگر آغازینده است.» (ص ۵۱۲) و از یاد می‌برد که در ادبیات داستانی امروز آمریکای لاتین «قهرمانان» و «آزادی‌بخشان» خود «برده‌گان آزادی»، «تنهاترین مغروران جهان»، «بیتیمان تنه‌های بزرگسالی» هستند که در پیجاییچ زمان و تاریخ سرگردانند. ترس، بیماری، تنه‌های و بریده شدن از مردم» سرنوشت ناگزیر همه آنانی است که جنبش‌های «مردمی» را آرزو کرده‌اند. سیمون دوبولیوار که از سیمای اسطوره‌های او در ژنرال در هزار دالان «لایبرنت» خویش آشنایی زیادی می‌شود در چهل و شش ساله‌گی هزار ساله است، از اعلام دوستان و هم‌زمان پروا نمی‌کند و آن‌جا که در ته هزار دالان دنلان‌های تیز و خون چکان غول شکست را در برابر می‌بیند به خودکامه‌ای زورگو تغییر چهره می‌دهد و کوتاهی راهی را که از قهرمان دیکتاتور می‌آفریند روایت می‌کند.

در آخرین برگ صد سال تنه‌ای، در غبار گردبادی که ماکونندو، شهر آینه‌ها، را ویران می‌کرد، آخرین ائورلیانو سر از تلاوت آخرین سطر «مکاتیب ملکیاوس». که خطوط هویت و تقدیر «بوئندی‌ها» و «ماکونندو» به زبانی که تا آن روز کسی نمی‌دانسته بر آن نوشته بود - بلند کرد و رمز آن دم را که در آن می‌زیست خواند و «خود» را در آینه دید و چهره میلیون‌ها انسان دیگر را بازشناخت و صدای همه جهان شد.